

## کارنپ و کواين، رويارويي در فراوجودشناسي

محمد حسين اسفندياري\*

### چکیده

هنوز نظریه کارنپ پیرامون وجودشناسی جان نگرفته بود که کواين به آن تاخت؛ و این، تاخت و تازی را میان دو فیلسوف برای بیش از نیم قرن موجب شده. هم‌چونان پرسش این است: حق با کدام یک بود/است؟ در مقاله پیش رو، با مرور نظریه کارنپ، نقدهای جسته-وگریخته کواين را در سه عنوان به مواضع او روایت کرده‌ام. نشان داده‌ام که چگونه نظریه کارنپ را می‌توان از این سه نقد میرا داشت. پس، با لحاظ کردن این‌که کواين موضع اختلاف را اشتباه تشخیص داده، و نه اختلاف موضع را، به داوری میان دو فیلسوف نشسته، توضیح داده‌ام اگرچه کارنپ و کواين، هر دو، به نسبیّت وجود قائل‌اند، آن‌یک به نسبیّت عام، باور دارد و این‌یک، به نسبیّت خاص. از منظری دیگر، اگرچه دو فیلسوف در وجودشناسی شک‌گرا هستند، آن‌یک شک‌گرای مرتبه دوم است و این‌یک، شک‌گرای مرتبه نخست. به عبارت دیگر، نشان داده‌ام که چگونه در روی‌کرد وجود-شناختی دو فیلسوف "عامل توافق، عامل تخالف است". در میان این پیچیدگی‌ها، نتیجه گرفته‌ام که هر داوری یک‌سویه، بر موافقت یا مخالفت صرف، نادرست خواهد بود. کلیدواژه‌ها: کارنپ، کواين، فراوجودشناسی، شک‌گرایی وجودشناختی، نسبیّت وجود-شناختی.

\* دانشجوی دکتری دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران،  
mhesfandyari@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۲۰

## ۱. مقدمه

چونان که مشهور است کواین احیاگر وجودشناسی در فلسفه تحلیلی است. یک پرسش: مگر چه کسانی مخالف وجودشناسی بوده‌اند که دیدگاه‌های وجودشناختی کواین را باید هم-چون نوعی احیاگری دانست؟ یک پاسخ: استاد کواین، کارنپ. مقاله پیش رو به چوین مباحثی می‌پردازد؛ مشخصاً به رویارویی کارنپ و کواین پیرامون وجودشناسی، و به عبارت دقیق‌تر، در فراوجودشناسی. پس، نخست پیش‌زمینه تاریخی‌ای را که منجر به این رویارویی شد مطرح می‌کنم. سپس، بکوتاهی دیدگاه فراوجودشناختی کارنپ را در قالب بیانیه‌ای علیه وجودشناسی اقامه خواهم کرد. نشان می‌دهم که استواری این بیانیه به تمایزی است که میان پرسش‌ها/گزاره‌های درونی و بیرونی در وجودشناسی می‌گذارد. در بخش چهارم، نقدهای کواین را به دیدگاه فراوجودشناختی کارنپ از میان آثار او استخراج کرده‌ام و نشان داده‌ام که نزد کواین، تمایز پیش‌گفته کارنپ "سست‌بنیان"، "زائد" و "کژبنیان" است. در بخش پنجم نیز، که بخش اصلی مقاله است، به داوری میان دو فیلسوف می‌پردازم. نشان می‌دهم که نقدهای کواین وارد نبوده و اختلاف‌هایی که او از آن صحبت می‌کند اساسی نیست. البته، باز هم دو فیلسوف اختلاف‌هایی اساسی در فراوجودشناسی دارند. به عبارت دقیق‌تر، نشان داده‌ام دیدگاه‌های دو فیلسوف پیرامون وجودشناسی دقیقاً چه شباهت‌ها و چه اختلاف‌هایی دارند.

## ۲. پیش‌زمینه تاریخی

بهار ۱۹۳۵، وین: کارنپ با تارسکی دیدار می‌کند. او مصرانه از تارسکی می‌خواهد نظریه جدید صدق خود را، که مدخلی است برای دلالت‌شناسی، در کنگره بین‌المللی فلسفه علمی قرائت کند. تارسکی بیم مخالفت حضار را دارد. کارنپ قول حمایت می‌دهد. سپتامبر ۱۹۳۵، پاریس: پس از ایراد سخنان تارسکی در کنگره، مخالفت‌هایی گسترده درمی‌گیرد. کارنپ دفاع کرده، اما افاقه نمی‌کند. بیش‌ترین مخالفت از جانب نویرات مطرح می‌شود. او این نظریه جدید را عدول از تجربه‌گرایی و احیای متافیزیک می‌داند. ۱۹۳۶: تارسکی «تأسیس دلالت‌شناسی علمی» را می‌نویسد. در این مقاله، او از هر گونه تلقی متافیزیکی از نظریه خود برائت جسته، می‌کوشد نظریه صدق را لباسی فیزیکیستی

بیوشانند. تارسکی گمان می‌کند با این کار، دلالت‌شناسی را از تعهد به اشیاء انتزاعی بازمی‌دارد.<sup>۱</sup>

سال تحصیلی ۱۹۴۰-۴۱، هاروارد: کارنپ، تارسکی و کواین در هاروارد برای یک سال تحصیلی گرد هم آمده‌اند. آن‌ها در دیدارهایی منظم، موضوعات گوناگونی را به بحث می‌نشستند.<sup>۲</sup> کارنپ در زندگی‌نامه خود نوشتش موضوع این مباحثات سه‌نفره را "تمایز میان صدق منطقی و صدق ناظر به واقع" معرفی می‌کند (Carnap, 1963: 64). کواین نیز در زندگی‌نامه خود نوشتش خاطره آن مباحثات را در موضوعی مشابه، یعنی "تحلیلیت"، عنوان می‌کند<sup>۳</sup> (Quine, 1998: 19). جالب آن‌که، پژوهش‌های جدید بر اساس دست‌نوشته‌های خود کارنپ از این جلسات، که در آرشیو دانش‌گاه پیتسبرگ نگه‌داری می‌شود، نشان می‌دهد یکی از محوری‌ترین مباحث، که بحث در باره موضوعات پیش‌گفته را پیش می‌کشد، در باره تناهی‌گرایی در ریاضیات بود. گردآورنده این مباحث، گرک فراست-آرنولد، یادآور می‌شود که تناهی‌گرایی را باید با اصلاحات کنونی تناهی‌گرایی نام‌گرایی نامید؛ موضعی که زبان حساب را متناهی، محدود به مرتبه اول و راجع به اشیائی فیزیکی در نظر می‌گرفت. این موضع از جانب تارسکی مطرح و توسط کواین و گودمن تقویت می‌شد. کارنپ نقدهایی جدی به این موضع داشت. با این وجود، تارسکی هیچ‌گاه منظور خویش را از اشیاء فیزیکی روشن نکرد و اگرچه در جریان مباحثات پیشنهادهایی از جانب سایر اعضا مطرح می‌شد، هیچ‌گاه توافقی در کار نبود (Frost-Arnold, 2013: 3-10).

سپتامبر ۱۹۴۷: کواین «در باره کلی‌ها» را منتشر می‌کند. در این مقاله کواین سیستمی نام-گرایانه از ریاضیات پیش می‌نهد که «از هر گونه تعهد به اشیاء انتزاعی آزاد است» (Quine, 1947a: 81).

دسامبر ۱۹۴۷: کواین «گام‌هایی به سوی نام‌گرایی برساختی» را چاپ می‌کند.<sup>۴</sup> مقاله با این دهن‌کجی آغاز می‌شود: «ما به هستنده‌های انتزاعی باور نداریم»، و پس از جد و جهد فراوان در برساخت ریاضیاتی نام‌گرا، حاصل کار را این‌گونه به رخ می‌کشد:

این ایده که ریاضیات کلاسیک را می‌توان به عنوان ابزار صرف لحاظ کرد، ایده جدیدی در میان متفکران نام‌گرا نیست. اما تنها اگر بتوان نحوی ارائه داد که از تعهد افلاطونی آزاد باشد، چونان که پیش‌تر کوشیدیم، می‌توان در این مورد مدعی بود (Quine, 1947b: 122).

سپتامبر ۱۹۴۸: کواین «در باب آنچه هست» را می‌نویسد؛ مقاله‌ای که بوضوح روی-گردانی از مواضع قبلی او<sup>۶</sup> و به تعبیری، احیای وجودشناسی است.<sup>۷</sup>

۲۱ جولای ۱۹۴۹: در نامه‌ای به این تاریخ، کارنپ به کواین می‌نویسد که پیش‌نویسی از مقاله «تجربه‌گرایی، دلالت‌شناسی و وجودشناسی»، که از این پس بیانیه می‌خوانیمش، مهیا کرده و برای او خواهد فرستاد. کارنپ با این نامه می‌خواهد نظر کواین را جویا شود که آیا در این مقاله انصاف را در مورد او و دیگر "نام‌گرایان" رعایت کرده است. نکته مهم آن‌که از این نامه می‌فهمیم کارنپ هنوز مقاله «در باب آنچه هست» را نخوانده؛ پس، از تغییر موضع کواین بی‌خبر است (Quine and Carnap, 1990: 414-15).<sup>۸</sup>

۱۹۵۰: بیانیه چاپ می‌شود.

### ۳. بیانیه کارنپ: وجودشناسی مرخص است

کارنپ سخن گفتن از هر نوع هستنده‌ای را مستلزم معرفی چهارچوب زبانی مرتبط با آن نوع می‌داند. مثلاً اگر مایلیم در زبان خود راجع به اشیاء مادی سخن بگوییم، نخست نیاز است چهارچوب زبان شیئی (مادی) را به زبان خویش بیفزاییم. با این کار، سخن گفتن از این نوع هستنده (اشیاء مادی) ممکن می‌شود. معرفی (یا ساخت) چنین چهارچوب‌هایی البته امری پیچیده نیست. این کار، مشابه کاری است که منطقدان هنگام تصویر انجام می‌دهد. او نخست محمولی عام را به عنوان دامنه سخن معرفی کرده (مثلاً در این مورد، دامنه سخن اشیاء مادی است) و سپس، متغیرهایی را برای آن محمول عام در نظر می‌گیرد. روشن است که جای این متغیرها را می‌توان، با حذف و معرفی سور، با ثوابت تغییر داد.

تنها پس از معرفی چنین چهارچوب‌هایی است که می‌توان به تمایزی بنیادین میان دو گونه پرسش از وجود اشاره کرد: «نخست، پرسش از وجود هستنده‌هایی بخصوص از نوع جدید درون چهارچوب؛ که این‌ها را پرسش‌های درونی می‌نامیم. دوم، پرسش در مورد وجود یا واقعیت نظام مذکور از هستنده‌ها به‌عنوان یک کل؛ که پرسش‌های بیرونی نام دارند» (Carnap, 1950: 206). بر اساس این تمایز، پاسخ به پرسش‌های وجودشناختی درونی ممکن خواهد بود. این پاسخ‌ها، بسته به این‌که چهارچوب مورد نظر تجربی باشد یا منطقی، ترکیبی خواهند بود یا تحلیلی. بیش‌تر توضیح می‌دهم. به پرسش‌های زیر توجه کنید:

اول: آیا عدد اولی بین دو عدد صد و صدوده وجود دارد؟

دوم: آیا برگه‌ای کاغذ روی میز من وجود دارد؟

سوم: آیا اعداد وجود دارند؟

چهارم: آیا اشیاء مادی وجود دارند؟

در پرتو روشن‌گری‌های بالا، پرسش‌های اول و دوم پرسش‌هایی درونی‌اند؛ با این تفاوت که پاسخ پرسش نخست تحلیلی خواهد بود (چون چهارچوب مربوطه، یعنی چهارچوب اعداد، منطقی‌ست) و پاسخ دومی، ترکیبی. اما پرسش سوم و چهارم، از وجود کلیت نظام می‌پرسند:

بسیاری از فلاسفه، پرسش‌هایی از این دست را هم‌چون پرسشی وجودشناختی قلمداد کرده که می‌بایست پیش از معرفی قالب‌های جدید زبانی، مطرح شده و پاسخ یابند. به باور آن‌ها، معرفی سپس‌تر [قالب‌های زبانی] تنها اگر بواسطه پیش وجودشناختی موجه شود، مجاز است؛ بینشی که به پرسش از واقعیت [کل نظام هستنده‌های جدید]، پاسخ ایجابی می‌دهد (Ibid: 214).

اما نقطه عطف بیانیه در این است که از این پرسش‌ها می‌توان دو خوانش متفاوت داشت: می‌توان آن‌ها را در مقام پرسشی نظری و راجع به واقعیت یا وجود نوعی بخصوص از هستنده‌ها پنداشت (که فلاسفه چونین می‌کنند)؛ یا می‌توان آن‌ها را پرسشی عملی و در باره مهندسی زبان در نظر گرفت. خوانش نخست در نگاه کارنپ پاسخ‌هایی را می‌طلبد که نه تحلیلی‌اند و نه ترکیبی و از این رو، چونین پرسش‌هایی در واقع شبه پرسش‌اند. اما خوانش دوم را «می‌توان بر اساس چند و چون مناسب، فایده‌مندی و رهنمونی به هدفی که مطلوب آن زبان است، قضاوت کرد. قضاوت‌هایی از این دست، انگیزه‌ای برای تصمیم‌گیری در مورد پذیرش یا رد این نوع از هستنده‌ها فراهم می‌کند» (Ibid). می‌خواهم در این جا، طبق بیانیه و با توجه به توضیحات گراهام برد (Bird, 2003: 98-9)، به چهار گونه پرسش وجودشناختی اشاره کنم:

۱. پرسش‌های درونی جزئی: این پرسش‌ها، مثل پرسش اول و دوم، از وجود هستنده‌ای بخصوص پس از پذیرش چهارچوب مربوطه (و در درون آن) می‌پرسند.
۲. پرسش‌های درونی کلی: این پرسش‌ها از وجود کلیت نوعی خاص از هستنده‌ها (مثلاً اشیاء مادی)، اما پس از پذیرش چهارچوب مربوطه می‌پرسند. مثلاً پس از پذیرش

چهارچوب زبان شیئی (بر اساس ملاحظات عملی)، می پرسند "آیا اشیاء مادی وجود دارند؟" روشن است که پاسخ این پرسش‌ها تحلیلی و بی‌مایه است.

۳. پرسش‌های بیرونی نظری: این پرسشی‌ست که گویی فلاسفه در ذهن دارند. آن‌ها در پی پاسخ به واقعیت یا وجود نوعی خاص از هستنده‌ها هستند؛ پاسخی که، در نظر کارنپ، نه تحلیل‌ست و نه ترکیبی؛ پس، شبه‌گزاره خواهد بود.

۴. پرسش‌های بیرونی عملی: کارنپ تأکید دارد که پرسش‌های وجودشناختی بیرونی را، اگرچه شاید قالبی نظری داشته باشد، باید پرسشی عملی و ناظر به پی‌ریزی و مهندسی زبان‌مان داشت؛ این‌که افزودن نوعی خاص از هستنده‌ها به زبان (بواسطه معرفی چهارچوب مربوطه)، با توجه به میزان پیچیدگی‌های صورت گرفته و اهداف خاص آن چهارچوب، مفید است یا نه.

با این ملاحظات و در واقع با توسل به تمایز درونی-بیرونی است که کارنپ وجودشناسی را، به‌عنوان فعالیتی متفاوتی، مردود می‌داند. او اصرار دارد که در مورد پذیرش چهارچوب‌های زبانی (یعنی پذیرش نوعی خاص از هستنده‌ها) باید روادار بود و با توجه به ملاحظات عملی قضاوت کرد؛ و از این رو، وجودشناسی‌ای که متکی به شهودی فلسفی و پیشین است، مردود خواهد بود.

دیدیم که اسفندیاری (۱۳۹۸: ۱۸۵) کوشیده بود تا میان دو مرتبه شک‌گرایی در وجودشناسی تمایز بگذارد. کار این‌گونه پیش می‌رفت: وجودشناسی علم مطالعه 'مصدق وجود'، 'معیار وجود' و 'معنای وجود' است. پس، پرسش‌های وجودشناختی چنین‌اند: "چه هست؟"، "بر چه 'معیار'ی چیزی هست؟" و "معنای بودن چیست؟".

فراوجودشناسی نیز به همین سه مسأله (مصدق، معیار و معنا) می‌پردازد؛ اما نه در باره وجود، بلکه در باره وجودشناسی. پس، پرسش‌های فراوجودشناختی چنین‌اند: "چه پرسش‌هایی برآستی از وجود (در معنای فلسفی آن) می‌پرسند؟" (پرسش‌های وجود-شناختی کدامند؟)؛ "بر چه 'معیار'ی می‌توان به این پرسش‌ها پاسخ گفت؟" و "معنای پرسش‌های وجودشناختی چیست؟".

با در نظر گرفتن پرسش اول و دوم وجودشناسی، او این علم را بر اساس تقدم پاسخ-دهی به این دو پرسش، در سه دسته گنجانده است: نخست، روش‌گرایی وجودشناختی، که پاسخ پرسش اول را متوقف بر پاسخ پرسش دوم می‌داند و افلاطون و کواین را می‌توان از آن جمله معرفی کرد. دوم، جزئی‌گرایی وجودشناختی، که پاسخ پرسش دوم را متوقف بر

پاسخ پرسش اول می‌داند و مور را می‌توان مصداق آن دانست. سوم، که آن را شک‌گرایی مرتبه دوم وجودشناختی نامید، از اساس منکر پاسخ‌گویی به هر یک از پرسش‌های یاد شده است. او کارنپ را در صدر این گروه نشانده، با این تأکید که این روی‌کرد را باید از شک‌گرایی مرتبه نخست وجودشناختی بازشناخت:

این شک‌گرایی، مانند شک‌گرایی مرتبه نخست، در وجود گونه‌ای خاص از هستنده‌ها، یا معیاری خاص برای وجود، تشکیک نخواهد کرد؛ بلکه هر گونه سخن معنادار در این باب را، چه سلبی و چه ایجابی، رد می‌کند. به عبارت دقیق‌تر، شک‌گرایی مرتبه نخست در وجود تشکیک می‌کند و شک‌گرایی مرتبه دوم، در وجودشناسی؛ و از این رو، مرتبه نخست شک‌گرایی را ناظر به وجودشناسی می‌دانم و مرتبه دوم را ناظر به فراوجودشناسی (همان).

#### ۴. نقدهای کواين به دیدگاه فراوجودشناختی کارنپ

کواين در چند اثر خود، مستقیم و غیر مستقیم، به نقد بیانیه و دیدگاه کارنپ پیرامون وجود-شناسی می‌پردازد. در ادامه، بی‌توجه به سیر تاریخی نقدهای کواين، آن‌ها را توضیح می‌دهم. اما نخست، فهم کواين از بیانیه.

کواين تمایز بیرونی-درونی کارنپ را تمایزی می‌داند میان این پرسش که "آیا چونین و-چونان وجود دارند"، جایی که دامنه نوعی خاص از متغیرهای پای‌بند مصداق چونین و-چونان لحاظ شود، و همین پرسش، اما جایی که چونین و چونان شامل دامنه نوعی خاص از متغیرهای پای‌بند لحاظ نمی‌شود. دسته اول را کواين پرسش‌های مقوله‌ای و دسته دوم را پرسش‌های زیررده‌ای می‌نامد. به عبارت دیگر، پرسش‌های وجودشناختی‌ای که ناظر به نوعی خاص از متغیرهای پای‌بند هستند، پرسش‌های مقوله‌ای‌اند و پرسش‌های وجودشناختی‌ای که ناظر به نوعی خاص از این متغیرها نیستند، پرسش‌های زیررده‌ای‌اند. پس، پرسش‌های بیرونی کارنپ، پرسش‌هایی که پیش از پذیرش زبانی خاص مطرح می‌شوند، در اصطلاح کوايني پرسش مقوله‌ای‌اند و پرسش‌های درونی، هم شامل پرسش‌های زیررده‌ای می‌شوند و هم شامل آن دسته از پرسش‌های مقوله‌ای که پاسخی تحلیلی و بی‌مایه دارند (Ibid: 68-69).

برای روشن تر شدن موضع کواپن در مورد این تمایز، اجازه می‌خواهم به پیوست نامه او به کارنپ، به تاریخ ۱۰/۲۳/۱۹۴۵، اشاره کنم (Quine and Carnap, 1990: 389). در آنجا، کواپن پرسش‌های وجودشناختی را، یعنی این پرسش که "چه هست؟"، پرسش‌هایی می‌داند از دامنه مقادیر متغیرهای یک زبان. اما این پرسش‌ها، خود، به دو دسته تقسیم می‌شود: پرسشی پیشین مبنی بر ماهیت و تعبیر لحاظ شده خود زبان؛ و پرسشی تجربی در باره جهان. پرسش‌هایی کلی که آیا، مثلاً، اشیاء جزئی، رده‌ها، ویژگی‌ها، و چیزهایی از این دست در میان مقدار متغیرهای زبانی مفروض پذیرفته شده‌اند یا نه، به دسته نخست متعلق است. در مقابل، پرسش از این که مقادیر متغیرها شامل، مثلاً، اسب شاخ‌دار می‌شود یا نه، با این فرض که زبان ما اشیاء جزئی را به عنوان مقادیر خود دارد، پرسشی تجربی خواهد بود. این دو دسته پرسش را می‌توان، با چشم‌پوشی‌ای که ناقص هدف ما نخواهد بود، همان دو دسته پرسش مقوله‌ای و زیررده‌ای دانست.<sup>۸</sup>

از منظری دیگر، کواپن پرسش‌های متافیزیکی وجودشناختی را، در نظر کارنپ، پرسش‌هایی می‌داند از وجود مقولات. او خاطر نشان می‌کند که تمایز بیرونی-درونی، همان آموزه‌ای است که کارنپ در نحو منطقی زبان پی می‌گرفت؛ مبنی بر حمل کلمه‌های کلی (یا همان مقولات)<sup>۹</sup> (Quine, 1969a: 52). در نظر کواپن تمایز پیش‌گفته کارنپی، یا همان تمایزی که او مقوله‌ای-زیررده‌ای می‌نامد، تمایزی است میان پرسش از وجود این کلمات کلی (مقولات) و پرسش از وجود غیر آن‌ها.

تا این جا، بکوتاهی، تفسیر کواپن را در باره دیدگاه فراوجودشناختی کارنپ دیدیم. توضیحات بیش‌تر را در حاشیه بررسی نقدهای کواپن به این دیدگاه خواهیم داد. اما این نقدها را، که در واقع، نقدهایی خواهند بود بر سنگ‌بنای نظریه کارنپ، یعنی تمایز بیرونی-درونی، می‌توان در سه عنوان گرد آورد:

نقد نخست: تمایز کارنپ سست‌بنیان است

کواپن استدلال می‌کند که طبق روی کرد کارنپ، اگر زبان ما نوعی مستقل از متغیرها را برای ارجاع به اعداد اختصاص دهد، آن‌گاه، پرسش از وجود اعداد مقوله‌ای خواهد بود. اما اگر زبان ما بواسطه متغیرهایی به اعداد ارجاع دهد که، غیر از اعداد، رده‌ها را هم به عنوان مقدار خود لحاظ کنند، آن‌گاه، پرسش از وجود اعداد زیررده‌ای خواهد بود؛ درست مانند پرسش از وجود عدد اولی بزرگ‌تر از صد. حتا پرسش از وجود رده‌ها و اشیاء فیزیکی زیر-رده‌ای خواهد بود اگر زبان ما نوعی واحد از متغیرها را در مورد این هر دو دسته از

هستنده‌ها به کار برد. کواین می‌خواهد از این ملاحظات نتیجه بگیرد که تمایز درونی-بیرونی کارنپ، یعنی، مثلاً، تمایزی که می‌توان بین "پرسش از وجود قوی سیاه" و "پرسش از وجود اشیاء فیزیکی" قائل شد، تنها به این بستگی دارد که نوعی واحد از متغیرها را برای این هر دو به کار ببریم یا نه. به عبارت دیگر، اگر یک نوع متغیر در باره این هر دو به کار رود، تمایزی در میان نخواهد بود و پرسش از وجود این هر دو، زیررده‌ای، و در اصطلاح کارنپ، درونی خواهد بود. اما اگر دو نوع متغیر اعمال شود، تمایز درونی-بیرونی برقرار خواهد بود (Quine, 1951b: 69).

کواین تبار تمایز کارنپی را به اندیشه‌های او در دوره نحوی می‌رساند. پس، می‌اندیشد نمی‌توان معیاری برای تمایز کلمه‌های کلی (یا مقولات) از دیگر کلمه‌ها ارائه کرد و همین امر، بنیان سست این تمایز را آشکار می‌سازد. او استدلال می‌کند که هر مقوله، دامنه نوعی متمایز از متغیرها را شامل می‌شود. اما این نوع متمایز از متغیرها، به باور او، امری دل-بخواهی است و یقیناً کمکی به تمایز میان پرسش‌های معنادار از وجود و پرسش‌های متافیزیکی در باره آن نخواهد کرد. از آن‌جا که محدودیتی بیرونی بر انواع متغیرها وجود ندارد، می‌توان انواعی متمایز را برای گونه‌های مختلف، مثلاً، اعداد به کار برد، یا نوعی واحد را برای کلیه گونه‌های اعداد. نمادگذاری با یک نوع از متغیرها یا چند نوع قابل تبدیل است (Quine, 1969b: 92). اگرچه کواین اشاره می‌کند که تنها راه تمایز میان کلمه‌های کلی، یا همان مقولات، از دیگر انواع مقولات، توسل جستن به معنا برای حصول صدق‌شان است (Quine, 1969a: 53)، اما این راه را به گونه‌ای دیگر مسدود می‌کند (بنگرید به نقد سوم). نتیجه این‌که، تمایز پیش‌گفته، چون جعلی بوده، سست‌بنیان است.

نقد دوم: تمایز کارنپ زائد است

کواین (1969a) با اعتراف به بی‌معنا بودن پرسش‌های وجودشناختی مطلق و نسبی بودن وجود، اشاره دارد که این نتایج را، که مطلوب کارنپ هم است، می‌توان بدون توسل به تمایز درونی-بیرونی حاصل کرد. به عبارت دیگر، عدم تعیین ترجمه، عدم تعیین معنا را پیش می‌کشد و این یک، عدم تعیین مصداق را. در چنین شرایطی، پرسش از این‌که "یا F هست"، نخست، بر اساس عدم تعیین معنا، این پرسش را پیش می‌کشد که "F چیست؟". در پاسخ این دومی، می‌توان گفت "F، G است". و این دور است چرا که پیش‌تر باید وجود G پذیرفته شده باشد؛ و اگر نه، باز هم می‌توان پرسید "G چیست؟"، که تسلسل خواهد بود. نتیجه آن‌که، پرسش‌های وجودشناختی، اگر مطلق لحاظ شوند بی‌معنا هستند و

اگر معنادار لحاظ شوند، نسبی. این نتیجه، همان مطلوبی است که کارنپ برای آن کوشیده، اما در مقدمات آن سخنی از تمایز درونی-بیرونی نیامده. پس، این تمایز زائد است و چون نتیجه به گونه‌ای دیگر پی آمده، بی‌فایده (Quine, 1969a: 51-53).

نقد سوم: تمایز کارنپ کژبنیان است

کواین خاطر نشان می‌کند که کارنپ برای کام‌یابی به هدفش، یعنی برای بی‌ارزش خواندن پرسش‌های وجودشناختی، تنها با توسل به تمایز تحلیلی-ترکیبی نیز می‌توانست کار را پیش برد و نیازی به تمایز بیرونی-درونی نبود. این یعنی، تمایز دوم، در این جا، چیزی بیش از تمایز نخست نمی‌گوید. به باور او، همین که در بیانیه کارنپ، جملاتی که وجودشناختی لحاظ می‌شوند، تحلیلی هستند، گواهی است بر ابتناء آموزه کارنپ (تمایز بیرونی-درونی) بر تمایز تحلیلی-ترکیبی. برای این جملات (که وجودشناختی و تحلیلی هستند) کواین چنین مثال‌هایی می‌زند "اشیاء فیزیکی وجود دارند"، "رده‌ها وجود دارند"، "اعداد وجود دارند". نیز، همین که جملات وجودشناختی تنها در قالب طرح‌واره‌های زبانی خورند بحثند، گواهی است بر این ابتناء. بر این اساس، کواین نتیجه می‌گیرد تمایز بیرونی-درونی زائد است (Quine, 1951b: 71).

نقد پیش رو، اگر در این جا پایان گیرد، چیزی بیش از نقد پیشین نمی‌گوید. اما، این پایان ماجرایی نیست. کواین با رد تمایز تحلیلی-ترکیبی نتیجه می‌گیرد که مبنایی برای تقسیم-بندی کارنپ از گزاره‌ها، مبنی بر گزاره‌های وجودشناختی و گزاره‌های تجربی در باره وجود باقی نمی‌ماند. به عبارت دیگر، تمایز بیرونی-درونی بر مبنایی کژ بنیان شده است. گویی کواین می‌اندیشد تقسیم‌بندی تحلیلی-ترکیبی، گزاره‌های وجودشناختی را به دو دسته تقسیم می‌کند: فلسفی‌ها، که تحلیلی هستند، و تجربی‌ها، که ترکیبی هستند<sup>۱۱</sup>. حال، با رد تحلیلیت، گزاره‌های وجودشناختی (که، گویی، گزاره‌های وجودشناختی فلسفی مد نظر است) هم‌چون گزاره‌هایی تجربی در باره وجود قلمداد خواهد شد و این، مطلوب کواین است (Ibid). او خاطر نشان می‌سازد که تفاوت جملات وجودشناختی تنها در درجه‌بندی-ست، نه در دسته‌بندی (که در هر دسته‌بندی، بی‌شک، به تمایزی نیاز است). به بیانی دیگر، با لحاظ کردن کل‌گرایی کواین، نه این که دو دسته پرسش، آن‌گونه که کارنپ می‌اندیشد، در کار هست؛ بلکه تنها دسته‌ای واحد از پرسش‌های وجودشناختی، اما با درجات مختلف، می‌توان طرح نمود<sup>۱۱</sup> (Ibid: 72).

## ۵. سنجش نقدها و داوری

نخست به نقد اول و سوم می‌پردازیم و سپس به نقد دوم. کواین می‌گفت تمایز میان کلمات کلی (مقوله‌ای) از دیگر کلمات روشن نیست و بر این اساس، نمی‌توان میان پرسش از وجود آن‌ها، در مقابل پرسش از وجود غیر مقولات، تمایزی گذاشت (نقد اول). نیز، توسل به صدق حاصل از معنا (برای این تمایز) راه‌گشا نیست، چراکه چونین صدقی، خود، (با رد تحلیلیت) مورد مناقشه است (نقد سوم). نویسنده منظری نو برای این مسأله می‌بیند؛ منظری که، با لحاظ کردن تقدم و تأخر پرسش‌های وجودشناختی، تمایزی را نشان می‌دهد که اگرچه به تحلیلیت گره خورده، اما نه از جایی که کواین گمان می‌کرد. اجازه دهید مسأله را با یک پرسش پیش ببریم:

- میان وجود 'اشیاء مادی' (مثلاً یک مقوله) و وجود 'خرگوش' (مثلاً یک زیررده)، نخست باید به کدام یک پاسخ داد؟

کارنپ را چونین پاسخی سزاوار است: "نخست به هیچ‌یک، اما نه این که نهایتاً به هیچ-یک". طبق نظر کارنپ، چونان که گذشت، ترتیبی که برای پاسخ به پرسش بالا باید لحاظ شود، چونین است:

نخست، انتخاب چهارچوب اشیا (بر اساس ملاحظات عملی)؛ سپس، پذیرش وجود خرگوش (بر اساس، در این جا، مشاهدات تجربی)، و سرانجام، پذیرش وجود اشیاء مادی (در قالب گزاره درونی کلی).

با زبانی فنی‌تر، یعنی زبانی دلالت‌شناختی (که مطلوب کارنپ است)، و نه زبانی وجودشناختی (که مطرود کارنپ است)، چونین ترتیبی متصور است:

نخست، انتخاب ارجاع به اشیاء مادی؛ سپس، ارجاع به یک شیء مادی خاص؛ و سرانجام، ارجاع به اشیاء مادی.

پس، نخست انتخابی عملی و پیشین (بخوانید بیرونی) در کار هست و سرانجام، تعهدی وجودشناختی (از نوع درونی). مسأله اصلی را گم نکنیم. پرسش این بود که "چه تمایزی میان کلمات کلی (مقولات) و دیگر کلمات هست که در پرسش‌های وجودشناختی در باره آن‌ها بازمی‌تابد؟". پاسخ این است: "هر جا که وجود چیزی متوقف است بر وجود چیزی دیگر، اولی را مقوله و دومی را زیررده آن خواهیم نامید". مثلاً وجود 'رُز' و 'خرگوش'، به ترتیبی که گذشت، اگرچه هیچ‌یک بر دیگری متوقف نیست، اما وجود 'شیء مادی' متوقف است بر این دو. پس، آن‌ها زیررده‌هایی‌اند از این. اما اگر نخست بنخواهیم به وجود شیء

مادی پاسخ بدهیم و سپس، تکلیف وجود خرگوش را روشن کنیم، کارنپ به مقابله برمی - خیزد که حاصل شبه جمله‌ای است فاقد معرفت نظری. به بیانی دیگر، قواعدی را که در ساخت یک قالب زبانی اعمال می‌کنیم، روشن می‌دارد که کدام یک از واژگان این قالب جدید را باید به عنوان یک محمول مرتبه بالاتر در نظر گرفت (یک مقوله) و کدام یک، ثابته‌اند (زیررده) از این محمول. این، دیگر به ملاحظات و ترجیحات عملی ما برمی‌گردد که قالب زبانی جدید را به چه ترتیبی انتظام ببخشیم.<sup>۱۲</sup> اکنون شاید کواین به مقابله برخیزد که "درست؛ شما مسأله تمایز را به تقدم و تأخر و سرانجام، به ساخت قالبی زبانی و ملاحظات عملی آن گره زده‌اید؛ اما مگر چه نقطه استواری در این ملاحظات هست که این تمایز را سست جلوه ندهد؟ و مگر نه این که در ملاحظات عملی گونه‌ای تمایلات قراردادی (که، گویی، اختیاری‌اند) نهفته است؟". اجازه دهید پاسخ این پرسش را تا پاسخ به نقد دوم، و داوری میان دو فیلسوف به تعویق بیندازیم. اما اکنون، در پرتو روشن‌گری‌های بخش سوم این مقاله، نقد سوم کواین را از سایه ابهام بیرون می‌کشیم.

گفتیم که کواین تمایز بیرونی-درونی را زائدی کژبنیان می‌داند و گمان می‌کند همان تمایز تحلیلی-ترکیبی برای منظور کارنپ کافی است. ما، نخست، نشان می‌دهیم که تطابقی که کواین میان تحلیلی با بیرونی و ترکیبی با درونی فرض می‌کند، برقرار نیست. سپس، گونه‌ای از وابستگی را در این میان، مستدل می‌کنیم.

تقسیم‌بندی کارنپ را (طبق تفسیر برد) از پرسش‌های (گزاره‌های) وجودشناختی به یاد آورید: درونی جزئی، درونی کلی، بیرونی نظری، و بیرونی عملی. اجازه دهید برای هدف کنونی‌مان، قسم چهارم پرسش‌ها را، چون نظری نبوده و لذا (پاسخ‌های‌شان) نه تحلیلی‌اند و نه ترکیبی، کنار بگذاریم. اکنون، تقسیم‌بندی دیگری می‌توان ارائه نمود که برای هدف ما مفید افتد: پرسش‌های وجودشناختی فلسفی و پرسش‌های وجودشناختی غیر فلسفی. مسأله را با یک پرسش پیش می‌بریم: "چه تناظری میان تقسیم‌بندی نخست و تقسیم‌بندی دوم وجود دارد؟" نویسنده چنین تناظری می‌بیند: پرسش‌های وجودشناختی فلسفی تنها شامل قسم سوم (بیرونی نظری) از تقسیم‌بندی بالا می‌شود، و پرسش‌های وجودشناختی غیر فلسفی، شامل دو قسم دیگر (درونی جزئی و درونی کلی)<sup>۱۳</sup>. ردیه کارنپ بر پرسش‌های وجودشناختی، تنها ناظر به پرسش‌های فلسفی است (که یعنی پرسش‌های بیرونی نظری). پاسخ این پرسش‌ها، نه تحلیلی‌اند و نه ترکیبی و از اساس، به باور کارنپ، پرسش نیستند. پرسش خواندن آن‌ها توسط کارنپ، از این باب است که ادعای پرسیدن دارند؛ اما در واقع،

شبه‌پرسش‌اند<sup>۱۴</sup>. مسأله بر سر دو دسته نخست پرسش‌ها نیست (درونی جزئی و کلی). پس، کواین در تحلیلی دانستن پرسش‌های وجودشناختی بر خطاست. اگرچه کارنپ (پاسخ) بعضی از پرسش‌های وجودشناختی را تحلیلی می‌شمارد، آن‌ها پرسش‌های درونی کلی‌اند و خارج از بحث فلسفی و از این رو، ردیه‌ای برای‌شان متصور نیست. دفاع کواین ناظر به پرسش‌های غیر فلسفی است (چون آن‌ها را، مثلاً، تحلیلی یا ترکیبی می‌خواند)؛ پرسش‌هایی که کارنپ نه تنها مردود نمی‌داندشان، حتا معیار کواینی<sup>۱۵</sup> "بودن، مقدار یک متغیر بودن است" را، به اعتراف خود کواین (Quine, 1951b: 67)، در موردشان اعمال می‌کند. خلاصه می‌کنم: چون کواین پرسش‌های وجودشناختی را تحلیلی می‌داند (و محل بحث وی باید پرسش‌های وجودشناختی فلسفی باشد و نه غیر آن، چراکه ردیه کارنپ ناظر به آن مقام است) و چون با تحلیلیت مخالف است، روی کرد کارنپ را رد می‌کند. اما ردیه کارنپ بر پرسش‌های وجودشناختی، ناظر به پرسش‌های فلسفی است، که چون بیرونی نظری بوده، نه تحلیلی هستند و نه ترکیبی و از اساس، شبه‌پرسش‌هایی‌اند فاقد پاسخ (گزاره‌ای در پاسخ‌شان نمی‌توان ارائه کرد). پس، اگرچه کارنپ پرسش‌های وجودشناختی را، بر اساس تمایز تحلیلی-ترکیبی، به دو دسته بیرونی و درونی تقسیم می‌کند، نادرست است، به تفصیل بخش سوم این مقاله، اگر پرسش‌های درونی را ترکیبی و پرسش‌های بیرونی را تحلیلی بدانیم. بر این اساس، رد تحلیلیت توسط کواین، اگرچه نافی پروژه کارنپ خواهد بود، نه به آن ترتیبی که خود می‌پنداشت. و از این روست که می‌گویم کواین موضع اختلاف را اشتباه تشخیص داده، اگرچه اختلاف موضع هم‌چونان باقی است.

اکنون نوبت طرح پرسش‌هایی است که به تعویق انداخته بودیم. پس، در ضمن داوری میان دو فیلسوف، پاسخی برای نقد دوم مهیا کرده و در پرتو آن، روشن می‌کنیم که "آیا نقطه اتکایی در ملاحظات عملی می‌توان جست که در تمایزات وجودشناختی مفید افتد (نقد اول)؟"<sup>۱۶</sup> از این ره‌گذر، اختلاف موضع میان دو فیلسوف را، که گرداگرد تحلیلیت می‌گردد (نقد سوم)، دیگر باره برمی‌رسیم.

نخست، داوری؛ با این مقدمه که بعضی از مفسرین دیدگاه‌های دو فیلسوف را بسیار نزدیک می‌دانند و بعضی نه<sup>۱۷</sup>. من نشان می‌دهم که هر دو روی کرد رهنمون به نتایجی بنسبت مشابه می‌شوند؛ اگرچه از مقدماتی که در مقایسه با هم، ناسازگارند.<sup>۱۸</sup>

کواین در دوره 'عدم تعین' بسیار به روی کرد کارنپ نزدیک می‌شود. در مقاله «نسبیت وجودشناسی»، وی با رد تعین معنا، ارجاع را نامتعین می‌یابد:

وقتی می‌پرسیم "آیا 'خرگوش' واقعاً به خرگوش‌ها ارجاع دارد؟" می‌توان به تقابل برخاست که "ارجاع به خرگوش‌ها در چه معنایی از 'خرگوش‌ها'؟"، و بدین گونه گامی به عقب نشست: به زبانی پس‌زمینه نیاز است تا درون آن عقب‌نشینی کنیم. زبان پس‌زمینه است که به این پرسش معنا می‌بخشد؛ اگرچه تنها معنایی نسبی؛ معنایی در نسبت با این زبان پس‌زمینه (Quine, 1969a: 48-49).

کواپن نتیجه می‌گیرد که پرسش‌های وجودشناختی نیز نسبی هستند و اگر به قالبی مطلق ریخته شوند، بی‌معنا خواهند بود (Ibid: 50). سرانجام این‌که، «تشخیص‌ناپذیری مرجع، تشخیص‌ناپذیری امری واقع نیست؛ اساساً واقع امری وجود ندارد» (Ibid: 47). کواپن چاره را برای تعیین مرجع، و به تبع آن، معنابخشی به پرسش‌های وجودشناختی، در انتخاب چهارچوب ارجاع یا نظامی مختصاتی می‌بیند. در ضمن این چهارچوب است که می‌توان به پرسش از مرجع، و به تبع آن، پرسش از وجود، معنا بخشید؛ و اگر نه، مرجع امری بی‌معنی است (Ibid: 48). در گام آخر، کواپن، نظریه پس‌زمینه‌ای را که به پرسش‌های وجودشناختی معنا می‌بخشد، مربوط به انتخابی عملی می‌بیند و از این جهت، بسیار به کارنپ نزدیک می‌شود: «این گونه سخن گفتن از نظریه‌های فرعی و وجودشناسی آن‌ها، معنادار است؛ اما تنها در نسبت با نظریه‌ای پس‌زمینه که ابتدا، پذیرفته می‌شود و سرانجام، تشخیص‌ناپذیر است» (Ibid: 51).

می‌بینیم که تا چه اندازه نتیجه روی‌کرد کارنپ و کواپن مشابه است. توافقی را که دو فیلسوف، پیش‌تر، بر آن تأکید داشته و آن را مایه مباهات خود می‌دانستند، یعنی "رواداری و رعایت روحیه تجربه‌گرایی"<sup>۱۷</sup>، اینک، هر دو را، با روش‌هایی گوناگون، اما تجربه‌گرایانه و روادار، به نتیجه‌ای، گویی، یک‌سان رهنمون شده: نسبیّت وجودشناختی. این نسبیّت، آشکارا، وجودشناسی مطلق را بی‌معنا و معاف خواهد داشت؛ و این، مطلوب هر دوست. به عبارت دیگر، نظریه کارنپ در رد وجودشناسی، نزد کواپن به قالب نظریه عدم تعیین ارجاع<sup>۱۸</sup> و نسبیّت وجودشناختی درآمده؛ و این دو، نقشی یک‌سان بازی می‌کنند<sup>۱۹</sup>.

داوری ما هنوز ناتمام است. دیدیم که حاصل روی‌کرد هر دو فیلسوف، نسبیّت بود؛ به گونه‌ای که پرسش از وجود تنها در ضمن قالبی زبانی، یا شاکله‌ای مفهومی<sup>۲۰</sup> معنا می‌دهد. نگارنده در پرتو تمایزی که میان شک‌گرایی مرتبه نخست و شک‌گرایی مرتبه دوم لحاظ می‌کند، نیز در پرتو نظریه نسبیّت خاص و عام، بر اختلاف‌های دو فیلسوف انگشت می‌گذارد. پرسشی را که پیش‌تر مطرح شد به یاد آورید؛ این‌که، "میان وجود 'اشیاء مادی'،

(مثلاً یک مقوله) و وجود 'خرگوش' (مثلاً یک زیررده)، نخست باید به کدام یک پاسخ داد؟" از جانب کارنپ این پاسخ را پیش نهادیم: "نخست به هیچ یک، اما نه این که نهایتاً به هیچ یک". سپس، این ترتیب را ارائه کردیم: "نخست، انتخاب چهارچوب اشیا (بر اساس ملاحظات عملی)؛ سپس، پذیرش وجود خرگوش (بر اساس مشاهدات تجربی)، و سرانجام، پذیرش وجود اشیا مادی (در قالب گزاره درونی کلی)". دست آخر، ارجاع را جایگزین 'وجود' کردیم تا بر دغدغه اصلی کارنپ تأکید کنیم.

اکنون اجازه دهید کواين را با همین پرسش بیازمایم. نویسنده می‌اندیشد او با اتکا به پنجمین و آخرین سنگ بنایی که برای تجربه‌گرایی لحاظ می‌کند، یعنی طبیعی‌گرایی<sup>۲۱</sup>، باید چنین پاسخ دهد:

نخست، پذیرش وجود اشیا مادی (بر اساس ملاحظات عمل‌گرایانه و صد البته، در ضمن طبیعی‌گرایی)؛ و سپس، پذیرش وجود خرگوش (بر اساس، در این جا، مشاهدات تجربی).

می‌بینیم که این دقیقاً همان چیزی است که کارنپ با آن مقابله کرد؛ یعنی پذیرش بیرونی گونه‌ای خاص از هستنده‌ها (یک مقوله)<sup>۲۲</sup>. طبیعی‌گرایی کواين، اینک، قیدی است که بیرونی اشیا مادی را برای او گریزناپذیر<sup>۲۳</sup> می‌کند؛ و کارنپ با چنین تقیدات وجودشناختی مخالف بود. این یعنی، طبیعی‌گرایی، از بیرون، حکم خواهد کرد که زبان پس‌زمینه ما باید محدود به چه هستنده‌هایی باشد<sup>۲۴</sup>. به عبارت دیگر، دغدغه کارنپ دلالت‌شناس، تنها، مسأله ارجاع است. وجود، در پرتو ارجاع، دود می‌شود و به هوا می‌رود. اما دغدغه کواين طبیعی‌گرا وجود گونه‌هایی خاص از هستنده‌هاست. تنها به این گونه‌های خاص است که می‌توان ارجاع داد.

نظر به ملاحظات کنونی مان، روی دیگر سکه توافق دو فیلسوف آشکار می‌شود: تخالف آن دو. این توافق و تخالف از دو منظر درخور توجه‌اند:

اول. توافق در شک‌گرایی وجودشناختی و تخالف در مراحل آن:

پیش‌تر، بر اساس تقدم پاسخ‌دهی به پرسش از 'معیار وجود' و 'مصدق وجود'، به سه روی کرد اشاره کردیم: روش‌گرایی، جزئی‌گرایی و شک‌گرایی وجودشناختی. به این سومی، پسوند مرتبه دوم دادیم تا از مرتبه نخست بازشناسیمش: شک‌گرای مرتبه دوم وجودشناختی، اساساً منکر امکان پاسخ‌گویی به هر یک از پرسش‌های یاد شده است. او، مانند شک‌گرای مرتبه نخست، در وجود گونه‌ای خاص از هستنده‌ها یا معیاری خاص برای

وجود تشکیک نخواهد کرد؛ بلکه هر گونه سخن معنادار در این باب را، چه سلبی و چه ایجابی، رد می‌کند. به عبارت دقیق‌تر، شک‌گرایی مرتبه نخست در وجود تشکیک می‌کند و شک‌گرایی مرتبه دوم، در وجودشناسی. نظر به این تقسیم‌بندی، اگرچه کارنپ و کواین هر دو شک‌گرا هستند، اما با مراتبی مختلف. کارنپ، در ضمن تمایز تحلیلی-ترکیبی، وجودشناسی را بی‌معنا دانسته و ردش می‌کند. کواین، در ضمن طبیعی‌گرایی، وجود غیر طبیعی‌ها را منکر است. پس، اشاره کارنپ در پاورقی شماره ۵ از بیانیه، مبنی بر توافق در انتخاب قالب زبانی (یا وجودشناسی، به اصطلاح کواین)، محدود خواهد بود به وجودشناسی دو فیلسوف؛ و نه فراوجودشناسی. توافق بر رعایت روحیه تجربه‌گرایی، شاید قالب‌های زبانی مشابهی را، یا، به اصطلاح کواین، وجودشناسی مشابهی را در برابر دو فیلسوف پیش نهاد<sup>۲۵</sup>؛ اما از این، توافقی در مرحله‌ای بالاتر، در مورد ماهیت و ارزش خود وجودشناسی، مستفاد نمی‌شود<sup>۲۶</sup>.

دوم. توافق در نسبیّت وجودشناختی و تخالف در درجات آن

چونان که گذشت، دو فیلسوف، روادارانه و تجربه‌گرا، به نسبیّت وجود معترفند، اما با درجاتی مختلف. نسبیّت کواین ناگزیر از طبیعی‌گرایی است؛ و از این روست که آن را نسبیّت خاص می‌نامم. اما نسبیّت کارنپ هیچ قیدوبندی ندارد؛ و از این رو آن را نسبیّت عام می‌نامم. انتخاب قالب‌های زبانی نزد کارنپ، تنها به ملاحظات عملی وابسته است و بر این اساس، هستنده‌های حاصل از این انتخاب، نسبیّ عام‌اند. انتخاب شاکله‌های مفهومی کواین نیز عمل‌گرایانه است، اما عمل‌گرایی‌ای محدود به طبیعی‌گرایی<sup>۲۷</sup> و از این رو، هستنده‌های حاصل از این انتخاب، تنها در خصوص با طبیعی‌گرایی، نسبیّ‌اند. پس، از این منظر، نسبیّتی که کارنپ جنبش را گرفته بسیار متفاوت است از نسبیّت کواین؛ و این تفاوت، خود، ریشه در مقدمات دارد: آن یکی با رد وجودشناسی بر اساس تمایز درونی-بیرونی به این نتیجه رسیده، این یکی با عدم تعین معنا و ارجاع<sup>۲۸</sup>.

سخنان کنونی‌مان، این که "عامل توافق، عامل تخالف است"، روشن می‌کند که نمی‌توان تمایز درونی-بیرونی کارنپ را زائد پنداشت. به عبارت دیگر، توافقات دو فیلسوف را نباید همچون سرپوشی بر مخافت‌های‌شان تلقی کرد<sup>۲۹</sup>. هر آنچه از مخالفت این دو گفتیم، ریشه در همین تمایز دارد؛ البته تأکید صرف بر موافقت‌ها، که باید مطلوب کواین باشد، مثبت‌زائد بودن این تمایز خواهد بود (نقد دوم).

این اشارات چه کمکی به یافتن نقطه اتکایی در ملاحظات عملی خواهد کرد، به گونه‌ای که تمایزات وجودشناختی را سست جلوه ندهد (نقد اول)؟ چونین استدلالی شایسته کارنپ است: اگر در یافتن نقطه اتکا، به چیزی بیرون از قالب زبانی توسل کنیم، اصل نسبت عام را مخدوش کرده‌ایم. به عبارت دیگر، نقطه اتکای ما، که به تقدم و تأخر پرسش‌های وجودشناختی فروکاستیمش، هیچ مبنایی نظری، مثل طبیعی‌گرایی<sup>۳۰</sup>، ندارد. هر آن‌چه در انتظام قالبی زبانی مورد نظر است، در ضمن نسبت عام، تنها به ملاحظات عملی و اهداف مربوطه محدود می‌شود (بیرونی عملی). توسل به مبنایی استوار در بیرون، بر زمینه‌ای نظری، دقیقاً همان چیزی است که کارنپ در رد آن کوشیده<sup>۳۱</sup>. پس، استدلال کارنپ مبنی بر درونی بودن وجود و به عبارت دیگر، نسبی بودن آن، خود، توسل به مبنایی بیرونی را طرد می‌کند. از این رو، اگر کواین چیزی بیش از ملاحظات عملی را برای انتظام قالب‌های زبانی مطالبه کند، کارنپ پاسخ می‌دهد این همان چیزی است که من پیش‌تر، بر اساس درونی بودن وجود و نسبت آن، رد کرده‌ام<sup>۳۲</sup>.

پیش‌تر مطرح شد که نزد کواین تفاوت جملات وجودشناختی تنها در درجه‌بندی است، نه در دسته‌بندی (که در هر دسته‌بندی، بی‌شک، به تمایزی نیاز است). به عبارت دیگر، با لحاظ کردن کل‌گرایی کواین، نه این که دو دسته پرسش، آن‌گونه که کارنپ می‌اندیشد، در کار هست؛ بلکه تنها دسته‌ای واحد از پرسش‌های وجودشناختی، اما با درجات مختلف، می‌توان طرح نمود (Quine, 1951b: 72). اینک، در پرتو روشن‌گری‌های جدید، این دیدگاه کواین و اختلافش با کارنپ بهتر فهم می‌شود. کل‌گرایی کواین پرسش‌های وجودشناختی را تنها در دسته‌ای واحد تعریف می‌کند که در ضمن طبیعی‌گرایی پاسخ خواهند داشت. در سایه طبیعی‌گرایی نمی‌توان پرسشی از وجود مطرح کرد که از مرزهای این پنجمین سنگ‌بنا فراتر رود. پس، اگرچه پرسش‌های وجودشناختی در دسته‌ای واحد مفروضند (بر اساس طبیعی‌گرایی)، اما به درجاتی مختلف (بر اساس نسبی‌گرایی). از این روست که کواین می‌گوید پرسش‌های وجودشناختی هم‌سنگ با پرسش‌های علوم طبیعی‌اند (Quine, 1951a: 45). پس، کواین با رد جزم تحلیلی-ترکیبی، به جزمی بزرگ‌تر فروغلتیده: طبیعی‌گرایی<sup>۳۳</sup>. این جزم، دست او را در ارجاع دادن به چیزی، بی‌فرض وجود آن چیز، خواهد بست و با این حال، تعهداتی وجودشناختی برایش به ارمغان می‌آورد؛ اگرچه، گویی، اندک. به عبارت دیگر، کواین تجربه‌گرا، در پرتو طبیعی‌گرایی، نمی‌تواند به چیزهای غیر طبیعی ارجاع دهد، چون، به باور او، آن چیزها وجود ندارند. در مقابل، کارنپ تجربه‌گرا، با توسل به تمایز

پیش گفته، به هر چیزی ارجاع می دهد، بی آن که به وجود آن وقعی بنهد. رد تحلیلیت، در نظر من، رد تمایزات وجودشناختی کارنپ است<sup>۳۴</sup> و رد این یک، رد ردیه کارنپ است به وجودشناسی، که حاصل تعهدات وجودشناختی است.<sup>۳۵</sup>

## ۶. نتیجه گیری

در مقاله پیش رو، با مرور نقدهای کواین به دیدگاه کارنپ پیرامون وجودشناسی، سخن رفت که چرا نمی توان این نقدها را وارد دانست. با این همه، با رد نقدهای کواین به کارنپ، به شباهت روی کردهای وجودشناختی این دو فیلسوف رأی داده نشد. نویسنده گمان می کند اختلاف کارنپ و کواین را پیرامون وجودشناسی، نمی توان تنها اختلافی لفظی دانست. مسأله صرفاً در استفاده از اصطلاحات متفاوت نیست: یکی از قالب (یا چهارچوب) زبانی استفاده می کند و دیگری از شاکله مفهومی. اختلاف بر سر توجه به وجودشناسی و ارزش گذاری آن است. چهارچوب های کارنپی، چونان که دیدید، هم چون پلی هستند برای گذر از فراز وجودشناسی (ارجاع، بدون فرض وجود)؛ حال آن که شاکله های مفهومی کواین، اگرچه دست ما را در انتخاب شان باز می گذارد، نقبی هستند به درون وجودشناسی (وجود، و سپس ارجاع). کارنپ می خواهد مسائل را خارج از حوزه وجودشناسی حل کند (چون وجودشناسی، به معنای کارنپی کلمه، اساساً چیزی نیست جز انتخاب قالبی زبانی)؛ اما کواین مسائل را در ذیل شاکله های مفهومی برمی رسد. این آزادی را نزد کواین در انتخاب شاکله های مفهومی نباید به مثابه بی اهمیتی وجودشناسی فهمید. وجودشناسی، اگرچه آزادانه و نسبی، مهم است. کواین تمامی گزاره ها را ترکیبی می داند؛ گزاره های وجودشناختی را نیز. کارنپ از اساس گزاره ای را وجودشناختی (به معنای فلسفی آن) نمی یابد؛ زیرا تمامی گزاره ها یا تحلیلی اند، یا ترکیبی، و گزاره های وجودشناختی، هیچ یک.

## پی نوشت ها

۱. این مقاله یکی از مقالاتی است که سال قبل در کنگره ایراد شد؛ بنگرید به (Tarski, 1956: 401).
۲. توضیح آن که حضور بزرگان فلسفه تحلیلی در هاروارد آن سال به همین سه نفر ختم نمی شود، بلکه راسل، همپل، گودمن و... را می توان به آنها افزود؛ اگرچه حضور همه این افراد، که کارنپ آنها را گروه منطق می نامد، بنسبت اتفاقی بود.

۳. کواین در یادداشتی که در بزرگداشت کارنپ و به مناسبت وفاتش چاپ می‌کند نیز موضوع آن مباحثات را بحث در باره تحلیل‌ت عنوان می‌کند. بنگرید به: (Quine and Carnap, 1990: 463-66).
۴. این مقاله با همکاری نلسون گودمن نوشته شده است. در واقع، کواین از اواخر دهه سی و با انتشار مقاله (1939) *Designation and Existence*، پروژه‌ای را می‌آغازد که با این دو مقاله به بار می‌نشیند؛ باری که خیلی هم دوام نمی‌آورد (پاورقی بعدی را ببینید). این سه مقاله را می‌توان "سه-گانه نام‌گرایانه" می‌کواین نامید.
۵. اعتراف کواین را، که با نگارش این مقاله از مواضع نام‌گرایانه‌اش برگشته، در از دیدگاه منطقی (Quine, 1953: 174)، کلمه و شیء (Quine, 1960, 224, f5) و خودزندگی‌نامه فکری او ببینید (Quine, 1998: 26).
۶. وقتی پاتنم، سال‌ها بعد، با یادآوری ایام جوانی خویش، نوشت «این کواین بود که، یک‌تنه، وجودشناسی را چونان موضوعی درخور توجه [در فلسفه تحلیلی] درآورد» (Putnam, 2004: 78-9) منظورش دقیقاً همین مقاله کواین بود. اگرچه او چونین توجیهی را رهنمون به نتایجی دهشتناک برای تمامی بخش‌های فلسفه تحلیلی می‌داند (Ibid: 2).
۷. در مقاله پیش رو خواهید دید که حتا این چهره جدید کواین نیز خوش‌آیند کارنپ نخواهد بود.
۸. جالب آن‌که تا این تاریخ (و در واقع پیش از نگارش «دو جزم تجربه‌گرایی»)، کواین هم‌چونان از علاقه خود به دسته نخست پرسش‌های پیش‌گفته، که فلسفی می‌نامدیشان، یاد می‌کند (اگرچه اذعان دارد که به هیچ رو نظر پایانی خود را اعلام نکرده و در پی بررسی بیشتر است)، اما، چونان که خواهد آمد، دیری نمی‌پاید که تمامی چونین پرسش‌هایی را تجربی و در دسته‌ای واحد معرفی می‌کند.
۹. می‌دانیم که کارنپ گزاره‌هایی را با محمول کلی (یا، به تعبیر کواین، مقولات) دوزیست می‌داند: آن‌ها صورت جملات شیئی را دارند، حال آن‌که در محتوا، جملاتی نحوی‌اند. مثلاً، "خرگوش شیء است"، صورت جمله "خرگوش سفید است" را داراست، اما ارزشش را با بررسی جهان خارج نمی‌توان یافت؛ بلکه باید آن را جمله‌ای تحلیلی دانست. کارنپ چونین جملاتی را (اگر در قالب جمله‌ای تحلیلی قلمداد نشوند) شبه‌جمله‌ای فاقد محتوای شناختی معرفی می‌کرد (Carnap, 1935: 60-62). نیز بنگرید به (Carnap, 1934/37: §76).
۱۰. شاهدهی که در این جا می‌توان ارائه داد، به نظر جالب است. در مقاله 1951b کواین، عبارتی از بیانیه (در واقع، بخشی از پاورقی شماره ۵ آن) نقل می‌شود که آن عبارت، خود، ارجاعی است به اندیشه‌های کواین (توسط کارنپ). نکته جالب، افزوده‌ای است که کواین درون قلاب به این عبارت دارد:

کواين تمايزی را که من اينک بر آن تأکید کردم [يعنی، تمايز میان پرسش‌های وجودشناختی و پرسش‌های ناظر به واقع در باره وجود] تصدیق نمی‌کند. زیرا، مطابق برداشت کلی او، مرز مشخصی میان صدق‌های منطقی و صدق‌های ناظر به واقع، میان پرسش از معنا و پرسش از واقع امر، میان پذیرش ساختاری زبانی و پذیرش عبارتی صورت‌بندی شده در آن زبان، وجود ندارد (Quine, 1951b: 71).

افزوده کواين در قلاب، شاهدهی ست مؤيد اين که وی پرسش‌های وجودشناختی را، در نگاه کارنپ، هم‌ردیف صدق‌های منطقی می‌پندارد. البته یادآور می‌شویم که در مقاله 1954، کواين با ارجاع به همين پاورقی از مقاله کارنپ، اشاره می‌کند که اين فیلسوف با توسل به تمايز تحلیلی- ترکیبی، مسأله کلی‌ها را نه مربوط به نظریه، بلکه مربوط به تصمیمی زبانی تلقی می‌کند (Quine, 1954: 405).

۱۱. ورهاخ تمايز‌گذاری کارنپ را در نظریه فراوجودشناختی‌اش، به دو نوع تقسیم می‌کند: نخست، تمايز میان پرسش‌های درونی‌ای که پس از پذیرش چهارچوب طرح می‌شوند و لذا معنادارند، و پرسش‌های بیرونی‌ای که پیش از پذیرش چهارچوب طرح می‌شوند و لذا بی‌معنا هستند (در واقع مبتنی بر تمايز ترکیبی-تحلیلی). دوم، تمايز میان پرسش‌های درونی پیش‌گفته، که قالبی نظری دارند، و پرسش‌های بیرونی عملی (در واقع مبتنی بر تمايز نظری-عملی). او مدعی ست، و نیز شواهدی ارائه می‌دهد که، نقدهای کواين، بر خلاف تلقی هاک و برد، بر تمايز دوم است و در واقع کواين با تمايز نخست هیچ مشکلی ندارد. به باور او، اين که بعضی از مفسرین، هم‌چون برد، نتیجه گرفته‌اند که نقدهای کواين درون‌مایه نظریه کارنپ را دست‌نخورده باقی گذاشته، ناشی از اين سوءفهم است (Verhaegh, 2017b: §3). من گمان می‌کنم کواين بر هر دو تمايز تاخته و در واقع، نقد اول و سومی که پیش‌تر بیان شد نسبتاً هم‌سو با تمايز نخست است و نقد دوم، هم‌سو است با تمايز دوم. در ادامه اين مطلب را می‌بيند.

۱۲. چالمرز با اشاره ضمنی به نادرستی تفسیر کواين از تمايز درونی-بیرونی کارنپ، مبنی بر تمايز نحوی میان جملاتی با ساختاری متفاوت، اذعان می‌کند که تمايز کارنپی را می‌توان تمايزی دانست بین کاربردهای متفاوت (یا ارزیابی‌های متفاوت) از جملات. با فروکاست تمايز کارنپی به کاربرد، او خاست‌گاه تمايز را در تفاوت‌های عملی می‌بيند (Chalmers, 2009: 80-81). پرایس نیز اشاراتی مشابه دارد، با اين تفاوت که تمايز را در کاربردهای متفاوت از واژگان (کلی) می‌بيند (Price, 2009: 324). در (Carnap, 1950: 207) و (Carnap, 1963: 65-66) شواهدی در اين باب می‌یابید.

۱۳. برای نمونه، کارنپ در اين باره می‌گوید: «فیلسوفانی که پرسش از [مثلاً، در اين جا] وجود اعداد را در مقام مسأله فلسفی جدی‌ای تلقی کرده و استدلال‌های درازدامنی در له طرفین ارائه می‌کردند، در ذهن پرسش درونی را نمی‌پروراندند» (Carnap, 1950: 209)

۱۴. کارنپ در بیانیه در بیش از هفت مورد پرسش‌ها و جمله‌هایی از این دست را شبه‌پرسش (pseudo-question) و شبه‌جمله (pseudo-statement) معرفی می‌کند.

۱۵. مثلاً، و البته با اندکی چشم‌پوشی، کلی (2001) و پرایس (2009) به آشتی دو روی‌کرد رأی می‌دهند و چالمرز (2009)، نه. ورهاخ (Verhaegh, 2017b) نیز نشان داده که چگونه بسیاری از تفسیرهای رایج که بر مخالفت دو روی‌کرد حکم می‌کنند، نادرست است؛ اگرچه اختلاف بکلی منتفی نیست.

۱۶. می‌دانیم که دیدگاه‌های کواین پیرامون وجودشناسی، تغییراتی در دوره‌های مختلف داشته است. من کوشیده‌ام دیدگاه‌های او را در شکلی نظام‌مند (پس از مقاله 1948) منظور کنم.

۱۷. مقاله 1948 کواین با این پیش‌نهاد در باره انتخاب هر وجودشناسی خاتمه می‌یابد. نیز بیانیه (1950) با چونین پیش‌نهادی در باره انتخاب هر قالب زبانی پایان می‌گیرد. در نامه کارنپ به کواین، به تاریخ ۱۹۴۹/۸/۱۵، او توافق حاصله را، بی‌مطالعه مقاله یک‌دیگر تا آن تاریخ، موجب شگفتی می‌داند (Quine and Carnap, 1990: 417) (البته این شگفتی کارنپ تعجب‌آور است؛ چراکه، گویی، او اصل رواداری را که پیش‌تر در نحو منطقی زبان معرفی کرده، از یاد برده است: «هر کس آزاد است آن‌گونه که می‌خواهد منطق مخصوص خود، یعنی قالب زبانی مخصوص خویش را بسازد» (1934/1937: 52)؛ و این تا جایی است که بعدها (1963: 55) اصل مذکور را "اصل قراردادی بودن قالب‌های زبانی" می‌نامد. این "قالب زبانی"، هم‌ارز "وجودشناسی" در تعبیرات کواین است). هم‌چونین کارنپ، در پاورقی شماره ۵ از بیانیه، این پیش‌نهاد را در انتخاب قالب زبانی، یا، به تعبیر کواین، در انتخاب وجودشناسی، موجب توافق دو روی‌کرد معرفی می‌کند. او در زندگی‌نامه‌اش، با ارجاع به رواداری و عمل‌گرایی اخیر کواین، باز از این توافق یاد می‌کند (1963: 67).

۱۸. هستند مفسرینی که می‌اندیشند نظریه کواین مبنی بر عدم تعیین ارجاع، خود، تبار به اندیشه‌های کارنپ در کتاب 1947 می‌رساند. برای نمونه، بنگرید به: (Berge, 1995).

۱۹. بنگرید به این اعتراف کواین مبنی بر نزدیکی موضعش به کارنپ:

«اکنون من، هم‌چون کارنپ، از گستردگی مساهمتی که زبان بر علم و دید کلی ما در باره جهان دارد، تأثیر پذیرفته‌ام. بویژه، پذیرفته‌ام که فرضیه‌های ما در باره آن‌چه هست، مثلاً، در باره هستی کلی‌ها، از اساس همان قدر دل‌خواهانه یا عمل‌گرایانه است که پذیرش نوع جدیدی از نظریه مجموعه‌ها و یا حتی نظامی جدید از حساب‌داری» (Quine, 1954: 405).

۲۰. در این جا من 'شاکله مفهومی' را هم‌ارز با 'زبان پس‌زمینه'، 'نظریه پس‌زمینه'، 'چهارچوب ارجاع'، و 'نظام مختصاتی'، که همگی از اصطلاحات کواین هستند، به کار می‌بریم.

۲۱. کواین پنج سنگ‌بنا برای تجربه‌گرایی برمی‌شمارد: تغییر تمرکز از ایده‌ها به کلمات، از کلمات به جملات، از جملات به نظامی از جملات، وحدت‌گرایی روش‌شناختی یا ترک تمایز تحلیلی- ترکیبی، و طبیعی‌گرایی (Quine, 1981b: 67-72). وی مدعی ست دو سنگ‌بنای اخیر از آن اوست.
۲۲. کارنپ می‌نویسد: «هدف اصلی من رد این دیدگاه متداول بود که معرفتی چهارچوبی زبانی تنها هنگامی درست است که بتوان نشان داد پاسخ مثبت به پرسش بیرونی وجود (مثل "اعداد طبیعی وجود دارند") صادق است» (Camap, 1963: 66).

### 23. indispensable

۲۴. کواین طبیعی‌گرایی را این‌گونه تعریف می‌کند: «به رسمیت شناختن این‌که درون خود علم است که واقعیت بایستی شناسایی و توصیف شود، و نه در فلسفه‌ای پیشین» (Quine, 1981a: 21).
۲۵. عبارت پیش‌رو از کارنپ، گواهی ست بر ادعای من مبنی بر توافق در وجودشناسی و عدم توافق در فراوجودشناسی:

حلقه وین هر دو نظریه واقعیت جهان خارج و عدم واقعیت آن را به عنوان شبه‌جمله مردود می‌داند. نیز همین روی‌کرد را در مورد هر دو نظریه واقعیت کلی‌ها (در اصطلاح حاضر، هستنده‌های انتزاعی) و نام‌گرایی... به کار می‌بندد. بنا بر این، دسته‌بندی اعضای این حلقه به عنوان نام‌گرا، آن‌گونه که گاهی صورت می‌گیرد، صحیح نیست. با این وجود، اگر به گرایش مبنایی ضد متافیزیکی و علم-گرایانه بسیاری از نام‌گرایان... بنگریم... آن‌گاه، البته می‌شاید که بگوییم حلقه وین بیش‌تر نزدیک به این فلاسفه هستند تا مخالفان‌شان (Camap, 1950: 215).

۲۶. چالمرز با تفاوتی که میان 'واقع‌گرای وجودشناختی' و 'ضد واقع‌گرای وجودشناختی' لحاظ می‌کند، اشاره دارد که دسته نخست به این پرسش که "آیا پاسخی عینی برای پرسش‌های وجود-شناختی یافت می‌شود؟" (پرسش فراوجودشناختی) پاسخ مثبت می‌دهند و دسته دوم، پاسخ منفی. او تبار دسته نخست را (در دوره کنونی) به مقاله 1948 کواین می‌رساند؛ جایی که این فیلسوف، تعیین "چه هست؟" را به بهترین نظریه‌های علمی در باره جهان وامی‌سپارد. دسته دوم، به باور او، ریشه در بیانیه کارنپ دارد؛ جایی که این فیلسوف، با اشاره به این که چهار-چوب‌های وجودشناختی گوناگونی در کار هست، انتخاب هیچ کدام را، اگرچه فواید مختلفی بر آن مترتب است، مربوط به واقع امر نمی‌داند (Chalmers, 2009: 77-78). نگارنده با این دسته‌بندی و تفسیر موافق است و آن را گواهی بر تفسیر خویش تلقی می‌کند. توضیحات بیش‌تر را در آخرین پاورقی این مقاله ببینید.

۲۷. مبدا خواننده گمان کند کارنپ با طبیعی‌گرایی موافق است. گذشته از طبیعی‌گرایی معرفت-شناختی، دو گونه دیگر برای طبیعی‌گرایی بیان کرده‌اند: روش‌شناختی یا فرافلسفی، که فلسفه را بخشی از علوم طبیعی و در امتداد آن می‌پندارد؛ و وجودشناختی که تعهدات وجودشناختی را

محدود به هستنده‌هایی می‌داند که نظریه‌های علمی بر اساس وجود آن هستنده‌ها صادق خواهند بود. بروشنی، چونان که ورهاخ نیز اشاره کرده، طبیعی‌گرایی نوع اول مستلزم طبیعی‌گرایی نوع دوم است: با برداشتن مرز میان علم و فلسفه، وجودشناسی فلسفی و وجودشناسی علمی یکی خواهد بود (Verhaegh, 2017a: 99). در واقع کواین با رد تحلیل‌ت (سنگ‌بنای چهارم) و اتکا به روش‌شناسی‌ای واحد برای کل نظام معرفت‌بشری، ناگزیر است فلسفه و علم را از یک جنس و پیوسته‌بندارد (سنگ‌بنای پنجم). در مقابل، کارنپ با توقف بر سومین سنگ‌بنا و اتکا به تمایز تحلیلی-ترکیبی، فلسفه را محدود به گزاره‌های تحلیلی، در موازات علم و در واقع، روش‌شناسی علم می‌داند. تمهیدی که کارنپ برای رد متافیزیک (بخش‌های ناصواب فلسفه) پی می‌گرفت، یعنی ترجمه از حالت مادی گفتار به حالت صوری آن، بر همین اساس قابل اجراست. البته کریث مدعی ست کواین در طبیعی‌گرایی وام‌دار کارنپ است؛ ایده‌ای که کارنپ در پرتو اصل رواداری (از ۱۹۳۲ به بعد) ترک گفت، اما کواین هم‌چونان آن را برای خود نگاه داشت (Creath, 2012: 166-8).

۲۸. سخنان کنونی‌مان پرتوی خواهند بود بر این سخن‌ایر که نسبت وجودشناختی کواین، وجود-شناسی را برجسته کرده و سپس، اهمیتش را می‌زداید (1984: 252). به بیان ما، بی‌اهمیتی وجود-شناسی و 'نسبت وجود'، نزد دو فیلسوف جای‌گاهی معکوس دارند. نزد کارنپ، دومی نتیجه اولی‌ست. نزد کواین، برعکس.

۲۹. خواننده دآوری خواهد کرد که کدام یک از این دو روی‌کرد روادارتر و سازگارتر با روحیه تجربه‌گرایی‌ست: این که ارجاع را اصل و وجود را در ضمن آن معنا کنیم، یا این که وجود را اصل و ارجاع را محدود به آن کنیم. کارنپ، خود، مدعی‌ست: «استفاده از زبانی که به هستنده‌های انتزاعی راجع است، مستلزم پذیرش وجودشناسی افلاطونی نبوده، بلکه کاملاً با تجربه‌گرایی و تفکر علمی محض سازگار است» (Carnap, 1950: 206).

۳۰. توسل به مبنای نظری را در این عبارت از کواین ببینید:

من گمان می‌کنم پوزیتیویست‌ها بر خطا بودند هنگامی که از ارائه شاهد در چنین مواردی قطع امید کرده و در نتیجه، می‌کوشیدند تا مرزهایی ترتیب دهند که چونین جملاتی را به عنوان بی‌معنا مانع شود. عبارت‌های وجودشناختی در این حالت فلسفی به شاهد راه می‌دهند؛ در معنایی که می‌توان دلایل، و اساساً دلایلی علمی داشت تا اعداد یا رده‌ها یا مواردی از این دست را در دامنه ارزش متغیرهای خویش گنجانند... [نیز] می‌توان دلایلی اساساً علمی داشت تا شاید گزاره‌ها یا نسبت‌ها یا اجسام محقق نشده را از دامنه متغیرهای خویش مانع شد (Quine, 1969b: 97)

۳۱. گذشته از تفسیر و نقدهای کواین، می‌توان به تفسیر او از "انگیزه" نگارش بیانیه نیز اشاره کرد. او کارنپ را از فیلسوفانی می‌داند که می‌خواهند از فواید نظام‌مند اشیاء انتزاعی متفجع شوند، بدون

آن که به آن‌ها تن دهند (Quine, 1960: 253). کلی با بیان این مطلب، کارنپ را، از نگاه کواین، در کنش افلاطون‌گرا، اما با منش نام‌گرایانه معرفی می‌کند. او سپس می‌نویسد: «سوزان هاک، گراهام برد و استفان یابلو در مورد فهم کواین از کارنپ مشکوکند، اما در مورد فهم وی از انگیزه کارنپ نه؛ این که کارنپ می‌خواست نام‌گرایی در لباس افلاطون‌گرا باشد» (Alspector-Kelly, 2001: 101). او در ادامه با این تفسیر کواین مخالفت می‌کند. اسفندیاری (۱۳۹۸: ۱۹۰-۱۹۱) با تقسیم دلالت-شناسان به دو کمپ "ارجاع بی‌دردسر" و "ارجاع دردسرساز"، انگیزه کارنپ را از نگارش بیانیه نشان داده است. گفتنی است که ورهاخ (Verhaegh, 2017b: 878) به این لیست متقدین استدلال-های کواین در رد تمایز بیرونی-درونی، گلاک را نیز می‌افزاید.

۳۲. کارنپ این‌گونه از عمل‌گرایی خویش دفاع می‌کند:

در باب پذیرش یا رد قالب‌های زبانی انتزاعی، درست هم‌چون پذیرش یا رد هر قالب زبانی دیگر در هر شاخه از علوم، سرانجام بوسیله بازدهی آن‌ها به عنوان ابزار تصمیم گرفته خواهد شد؛ [یعنی] بر اساس نتایج حاصله از آن‌ها، در مقایسه با میزان پیچیدگی تلاش‌های صورت گرفته. حکم جزم‌گرایانه مبنی بر منع قالب‌های زبانی بخصوص، در عوض بررسی آن‌ها بوسیله کام‌یابی یا شکست‌شان در استفاده عملی، تنها حاصلی پوچ در پی نخواهد داشت، بلکه، چون می‌تواند سد راه پیشرفت علمی شود، مضرات زیادی بر آن مترتب است (1950: 221).

اگرچه بعدها، کواین (1951a: 46) ادعا می‌کند با رد جزم تحلیلی-ترکیبی، به عمل‌گرایی‌ای جامع‌تر از کارنپ پیوسته است. خواننده داوری خواهد کرد که کارنپ با دوگانگی روش-شناختی‌اش (بخوانید تمایز تحلیلی-ترکیبی) عمل‌گراتر است یا کواین با طبیعی‌گرایی‌اش. هر داوری‌ای را در این باب می‌سزد پیش‌فرض بدارد که نزد کارنپ، عمل‌گرایی به درون چهار-چوب‌ها قابل تسری نیست، اگرچه در بیرون، دست‌ما کاملاً باز است. در دیگر سو، نزد کواین، از آن‌جا که درون و بیرونی در کار نیست، عمل‌گرایی به طور یکسان قابل اعمال است، اگرچه همواره در پرتو طبیعی‌گرایی. البته این داوری ربطی به استدلال‌های نویسنده نخواهد داشت.

۳۳. خواننده تعجب خواهد کرد که چگونه می‌توان طبیعی‌گرایی را جزمی برای تجربه‌گرایی معرفی کرد؟ و مگر نه این که سزاوار است هر تجربه‌گرایی طبیعی‌گرا باشد؟ یک پاسخ این است: اگر تجربه‌گرایی را ناظر به 'معرفت' تلقی کنیم و طبیعی‌گرایی را (دست‌کم در بحث کنونی‌مان) ناظر به 'وجود'، آن‌گاه، 'تجربه‌گرایی طبیعی‌گرا' نمونه‌ای است از خلط مقولاتی. گذشته از فراوانی ملاحظات تاریخی مربوطه، این پرسش مطرح است که "آیا تجربه در باره وجود سخنی دارد؟" اگر از منظر کارنپ به مسأله بنگریم، پاسخ منفی است و لذا طبیعی‌گرایی را باید، چونان که کواین

در باره تمایز تحلیلی-ترکیبی می‌گفت، «جزم غیر تجربی تجربه‌گرایان و اعتقادی متافیزیکی» (Quine, 1951a: 37) تلقی کرد.

۳۴. البته بعضی از نوکارنپی‌ها کوشیده‌اند تمایزات وجودشناختی او را بدون اتکا به تمایز تحلیلی-ترکیبی بازسازند. مثلاً بنگرید به (Yablo, 1998).

۳۵. کتاب کلمه و شیء کواین، شاید مهم‌ترین کتاب او، با تمایزی که میان دغدغه دانش‌مندان در باره وجود و دغدغه وجودشناسان فلسفی می‌گذارد، پایان می‌یابد. این دومی‌ها، بررسی پذیرش غیر انتقادی خود اشیاء فیزیکی، مجموعه‌ها و... را عهده خواهند داشت و بر این اساس، روشن‌گری، ابهام‌زدایی، انتظام‌بخشی، و تشخیص شلختگی‌های وجودشناختی را پی خواهند گرفت. پس، اگرچه طبیعی‌گرایی کواین، در معنای روش‌شناختی آن (فرا فلسفی)، فلسفه را در زمره علوم طبیعی و بخشی از آن معرفی می‌کند، وظیفه فیلسوف را در برخورد با پرسش‌های وجودشناختی، در ریزه‌کاری، متفاوت می‌داند از وظیفه دانش‌مندان. البته کواین اشاره می‌کند که این تفاوت را نباید به معنای واگذاری جای‌گاهی بلند و از بیرون به وجودشناسان تعبیر کرد. وجودشناس در کشتی علم فعالیت خواهد کرد و با شاکله‌های مفهومی‌ای که علم به او واگذارده، وجود را برخواهد رسید و از این رو، بررسی و اصلاح را از درون خود کشتی پی خواهد گرفت (Quine, 1960: 253-254).

اکنون، به این تذکر کارنپ توجه کنید: بسیاری از واژه‌های نماینده هستنده‌های انتزاعی، هم-چون رده‌ها، ویژگی‌ها، و اعداد طبیعی، در قرون متوالی به گونه‌ای عام در ریاضیات و فیزیک به کار رفته و در نتیجه، برای رد آن‌ها به عنوان واژگانی غیر علمی و ناسازگار با تجربه، به دلایلی محکم نیاز است. پس، اطلاق برجسب افلاطون‌گرایی به استفاده از این هستنده‌ها، هم‌چون نادیده انگاشتن تمایزی بنیادین است میان، مثلاً، قوانین فیزیک و نظریه‌های وجودشناختی، مثل واقعیت یا عدم واقعیت کلیات (Carnap, 1963: 66).

و حالا، به بخش آخر پاورقی شماره ۵ از بیانیه توجه کنید: «با در نظر گرفتن گرایشی بنیادین که در انتخاب قالبی زبانی [یا] به اصطلاح کواین 'وجودشناسی'، که به نظر من گم‌راه‌کننده است) اتخاذ می‌کنیم، اکنون، گویی، توافقی میان ما در کار هست: "توصیه ما بروشنی بر رواداری و رعایت روحیه تجربه‌گرایی است"».

در پرتو جنبه توافق‌آمیز پاورقی اخیر، دو فراز بالا، گواهی خواهند بود بر توافق (نسبی) دو فیلسوف در وجودشناسی (تعهد به هستنده‌های محصول علم)، و در پرتو جنبه اختلافی آن، گواهی خواهند بود بر اختلاف‌شان در فراوجودشناسی.

## کتابنامه

اسفندیاری، محمدحسین. (۱۳۹۸). «پارادوکس کارنپ و شک‌گرایی مرتبه دوم وجودشناختی». متافیزیک. سال یازدهم. شماره ۲۷: ۱۸۳-۱۹۶.

- Alspector-Kelly, M. (2001). "On Quine on Carnap on Ontology". *Philosophical Studies* 102: 93-122.
- Ayer, Alfred Jules. (1984). *Philosophy in the Twentieth Century*. New York: Vintage Books.
- Berge, William H. (1995). "Carnap and Translational Indeterminacy". *Synthese*. 105: 115-121.
- Bird, Graham H. (2003). "Carnap's Internal and External Question". In: *Language, Truth and Knowledge*. Ed by Thomas Bonk. Springer.
- Carnap, Rudolf. (1934/1937). *Logical Syntax of Language*. Translated by Amethe Smeaton, London: Kegan Paul.
- Carnap, Rudolf. (1935). *Philosophy and Logical Syntax*. London: Kegan Paul.
- Carnap, Rudolf. (1950). "Empiricism, Semantic and Ontology". *Revue Internationale de Philosophie*. 4: 20-40. Reprinted with minor changes in: *Meaning and Necessity: A Study in Semantics and Modal Logic*. (1956). Enlarged Edition. Chicago: University of Chicago Press. pp. 205-21. Page references are to the reprint.
- Carnap, Rudolf. (1963). "Intellectual Autobiography". In: *The Philosophy of Rudolf Carnap*. Ed by Paul Arthur Schipp. La Salle, Illinois: Open Court.
- Chalmers, D. (2009). "Ontological Anti-Realism". In: Chalmers, D., Manley D., & Wasserman R. (eds.) (2009). *Metametaphysics*. New York: Oxford University Press.
- Creath, Richard. (2012). "Before Explication". In: Wagner, Pierre (Ed). (2012). *Carnap's Ideal of Explication and Naturalism*. London: Palgrave Macmillan. 161-174.
- Frost-Arnold, Gregg. (2013). *Carnap, Tarski, and Quine at Harvard: Conversations on Logic, Mathematics, and Science*. Chicago and La Salle: Open Court.
- Price, Huw. (2009). "Metaphysics after Carnap: The Ghost Who Walks?" In: Chalmers, D., Manley D., & Wasserman R. (Eds.). (2009). *Metametaphysics*. New York: Oxford University Press. 320-346.
- Putnam, Hilary. (2004). *Ethics without Ontology*. Cambridge: Harvard University Press.
- Quine, W. V. O. & Carnap, R. (1932-1970). *The Quine-Carnap correspondence*. In: Creath, R. (1990). *Dear Carnap, Dear Van*. Berkeley: University of California Press.
- Quine, W. V. O. (1947a). "On Universals". *The Journal of Symbolic Logic*. Volume 12. No. 3: 74-84.
- Quine, W. V. O. and Goodman, N. (1947b). "Steps toward a Constructive Nominalism". *The Journal of Symbolic Logic*. Volume 12. No. 4: 105-122.
- Quine, W. V. O. (1948). "On What There Is". In: *From a Logical Point of View*. (1953). New York: Harper & Row.
- Quine, W. V. O. (1951a). "Two Dogmas of Empiricism". In: *From a Logical Point of View*. (1953). New York: Harper & Row.

- Quine, W. V. O. (1951b). "On Carnap's View on Ontology". In: *Philosophical Studies*. Ed by Herbert Feigl and Wilfrid Sellars.
- Quine, W. V. O. (1954). "Carnap and Logical Truth". In: *The Philosophy of Rudolf Carnap*. (1963). Ed by Paul Arthur Schipp. La Salle, Illinois: Open Court.
- Quine, W. V. O. (1960). *Word and Object*. Cambridge: MIT Press.
- Quine, W. V. O. (1969a). "Ontological Relativity". In: *Ontological Relativity and Other Essays*. New York: Columbia University Press. 26-68.
- Quine, W. V. O. (1969b). "Existence and Quantification". In: *Ontological Relativity and Other Essays*. New York: Columbia University Press. 91-113.
- Quine, W. V. O. (1981a). "Things and Their Place in Theories". In: *Theories and Things*. U. S. A: Harvard University Press. 1-23.
- Quine, W. V. O. (1981b). "Five Milestones of Empiricism". In: *Theories and Things*. U. S. A: Harvard University Press. 67-72.
- Quine, W. V. O. (1998). "Autobiography of W. V. Quine". In: *The Philosophy of W. V. Quine*. Ed by Paul Arthur Schipp. Second Edition. La Salle, Illinois: Open Court.
- Tarski, Alfred. "The Establishment of Scientific Semantics" in: Tarski. (1956). *Logic, Semantics, Metamathematics*. Translated by J. H. Woodger. Oxford. 401-8.
- Verhaegh, Sander. (2017a). "Quine on the Nature of Naturalism". *The Southern Journal of Philosophy*. Volume 55. Issue 1. 96-115.
- Verhaegh, Sander. (2017b). "Blurring Boundaries: Carnap, Quine, and the Internal-External Distinction". *Erkenntnis*. 82:873-890.
- Yablo, Stephen. (1998). "Does Ontology Rest on a Mistake?". *Aristotelian Society Supplementary*. Volume 1998. 229-261.